

قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، زوال استقلال مالی و نظامی ما بود!

احمدشاه برای امضای قرارداد چه خواسته‌های داشت؟!



اسماعیل ززم آسا
روزنامه‌نگار و پژوهشگر
تاریخ مطبوعات ایران
(قسمت سوم)

روزهای بحرانی و قدرت ناسیونالیزم ایرانی به رهبری مدرس!

در شماره پیشین با ارایه اسناد معتبر ثابت کردیم که احمدشاه برای خروج از ایران به بهانه اینکه اگر قوای بریتانیا از ایران بیرون بروند، ممکن است نیروهای روسی وارد ایران شوند و او، جانش به خطر بیفتد به همین جهت از نورمن وزیر مختار انگلیس می‌خواهد که موافقت لرد کرزن وزیر خارجه بریتانیا را برای خروج وی از ایران جلب نماید و برای پذیرش این خواسته حاضر می‌شود از سلطنت استعفا دهد و یکی از برادرانش جانشین او شوند. در مورد تلاش احمدشاه برای خروج از کشور علاوه بر آنچه که در شماره قبل به آنها اشاره شد، به قول معروف شاهدی هم از غیب رسید و آن نوشته استاد کریم فیضی در ضمیمه روزنامه اطلاعات شماره ۲۴۳۵۹ مورخ بیستم آذر ۱۳۸۷ صفحه ۵ به نقل از خاطرات مرحوم عبدالله بهرامی است که با عنوان: (بازخوانی یک کتاب- ایران در دوره قاجار) که ابتدا در دهه ۴۰ و سپس در سال ۱۳۶۳ در ۶۴۲ صفحه به چاپ رسیده است.

مؤلف کتاب از نزدیکان علی‌اکبر داور^(۱) و از دولتمردانی است که دوره مشروطیت را کاملاً درک



«... تمام مقصود احمدشاه جمع‌آوری مال و فرار از تهران بود...»

کرده و در دوره پهلوی دوم به سبب خویشاوندی با احمدرضا پهلوی با دربار رابطه داشته و پیش از آن یعنی در خرداد ۱۳۰۹ در سمت معاونت مالیه و در مرداد همان سال معاونت عدلیه وقت را به عهده داشته و در ۱۳۱۷ نماینده دایمی در جامعه ملل و سپس وزیر مختار ایران در بلژیک و سرانجام در ۱۳۳۴ در وزارت خارجه بازنشسته می‌شود و در ۲۱ شهریور ۱۳۴۷ چند سال بعد از نگارش کتاب فوق درمی‌گذرد. علاوه بر اینها او از کسانی بوده که در جریان عقد قرارداد ۱۹۱۹ با گروهی از مخالفان این قرارداد، به تشکیل جبهه دموکرات‌های چپ بر ضد وثوق‌الدوله مبادرت کرده است. اشاره مختصر به شرح حال مؤلف کتاب مذکور برای این بود که معلوم شود کسی که در مورد احمدشاه اظهارنظر می‌کند دارای چه پیشینه سیاسی بوده است.

کریم فیضی که خاطرات مذکور را «برای پژوهش در تاریخ سیاسی و اجتماعی معاصر ایران منبعی با ارزش...» می‌داند در پایان معرفی این کتاب می‌نویسد: «مؤلف، پرونده کتاب خویش را با اشارتی در باب احمدشاه می‌بندد و تمام آنچه را که در خلال چندصد صفحه خاطره بیان کرده است، در صفحه پایانی به صراحت یادآور می‌شود: احمدشاه هم که مزه‌ی مسافرت فرنگستان را چشیده بود، میل داشت که هرچند صبحی یک‌بار، از



ملک‌الشعراء بهار:
«... دولت در حال بحران، شاه در خیال فرار...»

لذاذید زندگانی پاریس برخوردار گردد. تمام مقصود او در اواخر سلطنتش متوجه جمع‌آوری مال و فرار از تهران بود... اگر به صفحات تاریخ گذشته‌ی ایران مراجعه گردد، اوضاع آن دوره شباهت کاملی به روزهای آخر سلطنت شاه سلطان‌حسین پادشاه صفویه دارد، غیر از اینکه دولت، دیگر به تمام معنی وجود نداشت، و خود ملت هم در اثر سوءسیاست این چندساله به کلی مضمحل و از زندگانی مایوس گردیده بود... متأسفانه درهای امید از هر طرف بسته شده بود و افق سیاست مملکت به قدری تاریک و غمگین شده بود که تلاش‌های آنها (روشنفکران) به جایی منتهی نمی‌گشت. (ص ۵ همان)

مرحوم دکتر شیخ‌الاسلامی هم در حالی که آن ایام را روزهای بحرانی می‌نامد، معتقد است: «... وضع حقیقی کشور را در عرض این روزها هیچ کس بهتر و موجزتر از ملک‌الشعراء بهار تشریح نکرده است. او می‌نویسد: «... مازندان در دست قوای دولتی بود. میرزا کوچک‌خان قهر کرده و از احسان‌الله‌خان و خالوقربان و بلشویک‌ها جدا شده بود. روس‌ها به قصد حمایت از بلشویک‌های محلی بر گیلان تاخته و باعث عقب‌نشینی قوای قزاق شده بودند. انگلیسی‌ها از مقاومت در برابر مهاجمان، حتی از پول دادن به قزاق‌خانه، خودداری می‌کردند. قزاق‌ها در فاصله‌ی میان منجیل و قزوین با ساز و برگ بی‌اندازه مندرس، و با حالی بسیار خراب، مایوس و بلاتکلیف مانده بودند. دولت در حال بحران، شاه در خیال فرار، رجال سیاسی در صدد کسب مقام وزارت، سیاسیون در صدد وکالت، هنگامه طلبان با خربه‌ی قرارداد مشغول قتل‌عام و کلای دوره‌ی چهارم. این بود وضع آن زمان و روح آن عصر...»^(۲)

دکتر شیخ‌الاسلامی در ادامه می‌نویسد: «وزیر مختار انگلیس (نورمن) که شب و روز با رییس خود (لرد کرزن) در تماس از طریق تلگرافی بود، به پیروی از دستورهای موکد وی می‌کوشید تا مانع از استعفا‌ی شاه و توسعه و تشدید بحران کشور گردد. اسناد محرمانه‌ی وزارت خارجه‌ی بریتانیا درباره‌ی قرارداد (ما بعد، دو ماده اولیه قرارداد را با ایرادات مرحوم مدرس به همان دو ماده خواهیم آورد)... درست عکس آن نظری را ثابت می‌کند که تاکنون به وسیله یک مشت شایعه‌سازان و افسانه‌پرداز

شایعه‌سازان و افسانه‌پردازان مردم را دچار اشتباه کرده‌اند

در ذهن مردم ایران فرورفته و آنها را دچار این اشتباه تاریخی کرده است که چون سلطان احمدشاه قاجار در نخستین سفرش به فرنگستان در مجلس مهمانی پادشاه انگلیس از قرارداد پشتیبانی نکرد، انگلیسی‌ها خط و نشان برایش کشیدند و از همان شب تصمیم گرفتند او را از سلطنت بردارند!

این طرز استدلال و این گونه تاریخ‌نگاری (به نظر من) فقط دو چیز را ثابت می‌کند:

۱- بی‌اطلاعی محض از خصال ملی انگلیسی‌ها و عدم توجه به این نکته که سیاستمداران مسوول بریتانیا هرگز مصالح عالی کشور را فدای حب و بغض شخصی نمی‌کنند.

۲- کم گرفتن قدرت ناسیونالیزم ایرانی در آن تاریخ.

در جلد اول این کتاب {سمای احمدشاه قاجار} (صص ۲۲۰-۲۱۹) به اتکای اسناد و مدارک موثق نشان داده شد که شخص احمدشاه در بدو امر از پشتیبانان صمیمی قرارداد بود و طبق قول و قرار که با انگلیسی‌ها داشت، در مقابل دریافت پانزده هزار تومان مقرری ماهیانه، متعهد شده بود که هم پشتیبان قرارداد باشد و هم نخست‌وزیر عاقد قرارداد (و ثوق‌الدوله) را تا موقعی که تکلیف پیمان در مجلس روشن نشده بر سر کار نگه دارد. در آن تاریخ مجلس در حال قفرت بود لذا اختیار عزل و نصب وزیران (در غیاب مجلس) مطلقاً بر عهده مقام سلطنت بود. در این جا بایستی این توضیح را بدهیم که این موضوع، با واقعه‌ی ۲۸ مرداد ۳۲ که محمدرضا شاه در ۲۲ مرداد ۳۲ اقدام به صدور فرمان عزل مرحوم دکتر مصدق و انتصاب فضل‌الله زاهدی به نخست‌وزیری کرد، فرق دارد زیرا این درست که دکتر مصدق با برگزاری فرمانم از مردم خواسته بود که با آرای خود نظرشان را در مورد مجلس دوره‌ی ۱۷ اعلام کنند و اکثریت مردم رای به انحلال مجلس دادند، ولی اولاً دکتر مصدق در ۲۵ مرداد ۳۲ موضوع انحلال مجلس را اعلام کرد و این انحلال می‌بایستی به توشیح شاه می‌رسید تا جنبه قانونی پیدا می‌کرد. به همین دلیل بود که شاه در ۲۸ آذرماه ۱۳۳۲ بعد از گذشت بیش از چهارماه از اعلام انحلال مجلس توسط مصدق به اعتبار برگزاری فرمانم، فرمان انحلال مجلسین سنا و شورای ملی را صادر و به دولت ابلاغ کرد و در این فرمان آمده بود «چون مشروطیت جزا و کلاً تعطیل‌بردار نیست، دولت موظف است فوراً اقدام به تجدید انتخابات نموده و موجبات تشکیل مجلسین را فراهم سازد» (روزشمار تاریخ، ج ۲) و روز بعد یعنی در ۲۹ آذر اعلامیه دولت درباره انحلال مجلسین و شروع انتخابات دوره هجدهم مجلس شورا و دوره دوم مجلس سنا را منتشر و اعلام کرد که آگهی و اوراق تعرفه انتخابات به کلیه شهرستان‌ها ارسال شد. لذا به استناد



آیت ... مدرس:
«... قوهی ملت، اراده ملت... باعث این موفقیت گردید...»

فرمان انحلال مجلسین در ۲۸ آذر ۳۲، در ۲۲ مرداد ۳۲ یعنی در تاریخ صدور فرمان عزل دکتر مصدق و انتصاب سرلشکر زاهدی مجلس وجود داشته، لذا شاه طبق اصول قانون اساسی وقت حق صدور این دو فرمان را نداشته است.

دکتر شیخ‌الاسلامی ادامه می‌دهد: «قدرت ناسیونالیزم ایرانی (به رهبری مرحوم مدرس اصفهانی و دیگر پیشوایان ملی) سرانجام نقشه‌ی انگلیسی‌ها را باطل کرد و نگذاشت قرارداد به آن سرعت و سهولتی که آنها می‌خواستند وارد مرحله‌ی اجرا گردد. خود مدرس در یکی از نطق‌های مشهور و تاریخی‌اش که چند سال پس از لغای قرارداد در مجلس ایراد شده، به هوشیاری، وطن‌پرستی، و حسن تشخیص مردم ایران (همان مردم عامی ولی با ایمان که وجودشان در محاسبات سیاسی و ثوق‌الدوله و سرپرسی کاکس از قلم افتاده بود) اشاره می‌کند و می‌گوید: «با اینکه اکثریت مردم ایران از رموز و پیچ و خم‌های سیاست سر در نمی‌آوردند، الحق و الانصاف مخالفت خود را به بهترین وجهی که ممکن بود نشان دادند. نه اینکه فرضاً بگویند من مخالفت کرده‌ام، یا حسن مخالفت کرد، یا حسین نخواست. خیر، سر عمده‌ی موفقیت ملت همان سرشت و خصیصه‌ی ذاتی ملت بود که مقاومت کرد. قوهی ملت، طبیعت ملت، اراده‌ی ملت، یعنی قوی‌ترین نیرویی که می‌تواند با هر دیسیسه و تهاجمی مقابله کند و باعث این موفقیت گردید...» (۳)

تناقض آشکار در انعکاس وقایع!

دکتر شیخ‌الاسلامی می‌افزاید: «خود احمدشاه در عرض این دو سالی که از امضای قرارداد می‌گذشت قدرت و عظمت ناسیونالیزم ایرانی را عملاً درک کرده بود و آتیه‌ی قرارداد را کم و بیش حدس می‌زد. اما اولین نکاتی که او را متوجه خبط بزرگش (پشتیبانی از قرارداد) کرد آن پذیرایی سرد، حتی بی‌احترامی آشکار بود که موقع عبور از خاک فرانسه نصیبش شد.

مطبوعات فرانسه به صراحت هر چه تمامتر نوشتند که پذیرایی از چنین پادشاهی که حاکمیت سیاسی کشور خود را به انگلیسی‌ها تفویض کرده، مغایر با شئون بین‌المللی فرانسه است. این حملات که در سایر مطبوعات

وزین اروپایی نیز منعکس شد، او را متوجه ساخت که در قضیه‌ی پشتیبانی از قرارداد خط کرده و این خط را لازم است هر چه زودتر جبران کند...» (۴)

در حالی که آقای حسین مکی در کتاب: (زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه) از مخالفت احمدشاه با قرارداد و پذیرایی گرم فرانسه از وی سخن گفته است! این به اصطلاح تاریخ‌نگار! که هنرش تحریف حقایق تاریخی بوده ضمن اینکه از مخالفت مرحوم مدرس و ملیون درباره قرارداد می‌نویسد، همه جا سعی می‌کند احمدشاه را نیز در کنار آن‌ها به عنوان مخالف قرارداد بنشانند و از وی یک چهره‌ی ملی بسازند! علل آن را بعداً خواهیم گفت.

او در کتاب مذکور به ضیافتی که لرد کرزن، وزیر خارجه‌ی انگلستان در منزل شخصی خود ترتیب داده اشاره کرده و می‌نویسد: «... فقط احمدشاه و نصرت‌الدوله و یکی دو نفر از نزدیکان شاه را دعوت کرد و سر شام مجدداً وزیر امور خارجه‌ی انگلستان راجع به قرارداد نطقی ایراد و با مذاکرانی که قبلاً با شاه کرده بود، تصور می‌نمود که در پاسخ نطق مشارالیه موافقت خواهد کرد؛ ولی به قراری که می‌گویند مکی خودش هم نمی‌تواند با صراحت بگوید که چه گفته شده بلکه می‌گوید «به قراری که می‌گویند» به عکس «کذا» مرحوم احمدشاه در پاسخ گفته بود: (امیدواریم که اگر قراردادی بین دولتین ایران و انگلستان بسته شود باید با موافقت مجلس شورای ملی ایران باشد) در حالی که قرارداد در نهم اوت ۱۹۱۹ به امضای دو طرف رسیده دیگر (اگر... بسته شود) معنی ندارد.

مکی اضافه می‌کند: «پس از چند روز احمدشاه عازم پاریس گردید؛ همین که فرانسوی‌ها از مخالفت شاه با قرارداد مطلع شدند، برخلاف مرتبه‌ی قبل، در موقع ورود به مرز فرانسه نهایت تجلیل را در بندر گاله و ورود به شهر پاریس به عمل آوردند. (صص ۷۳-۷۲ همان)

اولاً همراهان احمدشاه یکی دو نفر نبودند، بلکه تعداد بیشتری بودند که اسامی آنها در سندی که ما به موقع آرایه خواهیم داد، آمده، ثانیاً در ترجمه آن سند که روزنامه تایمز لندن مورخ سوم نوامبر ۱۹۱۹ می‌باشد، خواهید دید که احمدشاه هم قرارداد را تأیید کرده و هم جام شرابش را به سلامتی لرد کرزن و لیدی کرزن نوشیده است. ثالثاً رفتار سرد فرانسوی‌ها و روزنامه‌های آن کشور را هم که آقای مورخ! از آن به عنوان تجلیل از احمدشاه یاد می‌کند، قبلاً ملاحظه فرمودید که چنین نبود!

کتاب: (زندگی سیاسی سلطان احمدشاه) حاوی مقالات آقای حسین مکی است که از تاریخ هشتم شهریور ۱۳۲۱ لغایت ۱۵ فروردین ۱۳۲۲ در روزنامه مهر ایران به چاپ رسیده است و در مقدمه چاپ دوم صفحه اول می‌نویسد: (بدواً به صورت سلسله مقالاتی در روزنامه فردا نشریات دو سطر پایین‌تر می‌نویسد: (به مرور در روزنامه داد انتشار یافت) و در همین صفحه از نایابی و مخفیانه فروختن به قیمت گزاف هم یاد می‌کند! در این کتاب ۵۴۵ صفحه‌ای یکصد و شصت صفحه آن تصویر قرارداد ۱۹۱۹ و ملحقات آن و بقیه یا نقل قول‌ها و نوشته

کتاب‌ها و مقالات جراید و یا تعریف و تمجید از احمدشاه به عنوان (پادشاهی قانونی و مشروطه‌خواه و وطن‌پرست) می‌باشد، جای تاسف است که او از این هم پا را فراتر نهاده و پادشاه مال‌دوست راه، بی‌اعتنا به مال دنیا معرفی می‌کند و از قول احمدشاه در پاسخ نصرت‌السلطنه که به واسطه (طومانیانس) یکی از تجار باکو که شعبه‌ای هم در ایران داشته، بوده تا برای توصیه به رئیس دولت جهت رفع اختلاف وی با وزارت دارایی اقدام کند، پیشنهاد تقدیم صد هزار تومان پیشکش به احمدشاه می‌کند، و می‌نویسد: «سلطان احمدشاه پرنده را به دقت مطالعه می‌کند، پس از یکی دو روز به شخص رابط می‌گوید: مطابق این، دوسیه این شخص کاملاً ذی‌حق است و من امر اکیدی که خواسته است صادر می‌کنم ولی نه شما بیست هزار تومان خود را دریافت نمایید و نه من صد هزار تومان را خواهم گرفت. شخص رابط اصرار می‌کند چرا؟ شاه جواب می‌گوید: اولاً من اهل این پول‌ها نیستم و اگر اهل این قبیل دخل‌ها بودم خیلی دخل‌های بزرگتری می‌توانستم بکنم...»^(۵). در این جا این سوال پیش می‌آید که اگر شاه اهل گرفتن رشوه نمی‌بود، چه کسی جرات می‌کرد به او چنین پیشنهادی بکند؟ آقای مکی با نقل این داستان می‌خواهد احمدشاه را از رشوه‌گیری مبرا معرفی کند!

گفت جانانیک ورد آورده‌ای

لیک سوراخ دعا گم کرده‌ای
کسی که در مقدمه‌ی همین کتاب با گزاره‌گویی خود را «مورخ حق‌پژوه»!^(۹ ص همان) معرفی می‌کند در جلد اول کتاب: (تاریخ بیست‌ساله ایران) به چاپ تقریظ‌ها و تعریف‌های دوستان خود اکثراً با نام‌های مستعار (پند در صفحه ۷) (نوشاد صفحه ۹) و (ا-م صفحه ۱۶) مبادرت کرده است. بی‌جهت نیست که مرحوم دکتر شمس‌الدین امیرعلایی (۶) وزیر کابینه مرحوم دکتر مصدق در کتاب خاطراتش به تمسخر از کتاب‌های حسین مکی به عنوان گنجینه‌ها چنین یاد می‌کند: (۱- نطق‌های مدرس به قلم مکی ۲- نطق‌های دکتر مصدق به قلم مکی ۳- مطالعات محمود محمود به قلم مکی ۴- جمع‌آوری صورت مجلس‌های رسمی دوره‌های تقنینیه و رونویس به قلم مکی ۵- وغیر و غیره فعل و تفعّل...) (ص ۲۳۴ همان) امیرعلایی فراموش کرده که نام کتاب‌های دیگر وی از جمله: (نفت و نطق مکی) را هم بنویسد و ما بعداً خواهیم گفت که این نطق‌ها در کجا و توسط چه کسی نوشته می‌شد و مکی در مجلس آنها را می‌خواند و باد به غیب می‌انداخت! آقای مکی غافل از این بود که روزی کسانی پیدا خواهند شد که با ارایه مدارک معتبر چهره واقعی آخرین پادشاه قاجار را به نمایش می‌گذارند! آن وقت معلوم خواهد شد که چه کسانی: (پرده‌ی استار بر چهره‌ی حقایق کشیده...) و (متلق و چاپلوس) کیست؟ کسانی که واقعیت‌ها را به خاطر اغراض خصوصی و منافع شخصی وارونه جلوه می‌دهند یا پژوهشگرانی که شب و روز خود را صرف بررسی حقایق تاریخی مملکت می‌کنند تا از تحریف آن جلوگیری نمایند؟

اما در شماره آینده پیش از اینکه علیه آقای مکی

احمدشاه از کامران میرزا (جد مادری) خود مطالبه رشوه کرد!

مطلبی بنویسم دفاعی هم از او خواهم کرد تا در عالم تاریخ نگاری وظیفه بی طرفی خود را حفظ نموده باشم. ما در شماره ۲۰۲ (گزارش) نشان دادیم که چگونه احمدشاه برای موافقت با روی کار آوردن وثوق‌الدوله و نگه داشتن وی در راس حکومت، ماهانه پانزده هزار تومان مقرری از سفارت انگلیس دریافت می‌داشت و برای امضای قرارداد هم سهم جداگانه‌ای مطالبه می‌کرد و خواسته دیگری هم داشت که به آنها می‌رسیم. اما اکنون پرده دیگری از این نمایشنامه کاملاً کم‌دی را به نمایش می‌گذاریم!

مرحوم دکتر مهدی ملک‌زاده^(۸) در «تاریخ انقلاب مشروطیت» در مورد رشوه‌ستانی احمدشاه می‌نویسد: «... حتی به جد {مادری} خود (کامران میرزا) که برای حکومت خراسان در نظر گرفته شده بود پیغام داد که نیرالدوله برای احراز همین سمت، حاضر است یکصد و پنجاه هزار تومان تقدیم مقام سلطنت کند. در مورد شما این مبلغ را به یکصد هزار تومان تخفیف می‌دهم ولی اگر از تقدیم آن استنکاف ورزید، حکومت خراسان را به نیرالدوله تفویض خواهم کرد.» (ج ۷ ص ۴۰۴ همان)

ملک‌زاده از قول مرحوم مستشارالدوله صادق که در چندین کابینه‌ی زمان احمدشاه عهده‌دار سمت وزارت کشور بوده است، درباره رشوه گرفتن این پادشاه از حکام و استانداران کشور، داستان‌هایی عجیب و حیرت‌آور نقل کرده است. با این کارها و رشوه‌گرفتن‌ها در اندک زمانی ثروتی هنگفت به هم زد که میزانش در آن تاریخ از چند میلیون تومان نقد تجاوز می‌کرد. او همه‌ی این پول‌ها را در بانک‌های اروپایی سپرده گذاشت و مقداری هم ده و املاک زراعتی خرید. شاه جوان غله‌ی حاصل از املاک خود را هر آن گاه که قیمت گندم بالا می‌رفت به قیمت گران به اهالی پایتخت می‌فروخت و آن چنان در این حرفه ناخوشایند استاد شده بود که اهالی شوخ‌طبع تهران او را «احمد علاف» لقب داده بودند. (همان ماخذ همان صفحه). این بحث ادامه دارد و از اینکه به علت طولانی شدن مطلب امکان چاپ تصویر روزنامه تایمز لندن فراهم نشد پوزش می‌طلبیم، ولی به موقع با ترجمه‌ی آن، برای ثبت در تاریخ خواهیم آورد. تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد.

پانویس‌ها

۱- در انقراض قاجاریه و به سلطنت رسیدن رضاخان

سردارسیه سه تن نقش اساسی داشتند ۱- عبدالحسین تیمورتاش (سردار معظم خراسانی) ۲- نصرت‌الدوله فیروز ۳- علی‌اکبر داور، و عجیب آن که هر سه به سرنوشته شومی دچار شدند.

۲- سیمای احمدشاه قاجار، ص ۳۰۶، با نقل از تاریخ احزاب سیاسی ایران تا انقراض سلسله‌ی قاجار، جلد اول، ص ۵۷.

۳- همان، ص ۳۰۸، (قسمتی از نطق تاریخی مرحوم مدرس در مجلس، جلسه‌ی دهم آبان ۱۳۰۳ شمسی)

۴- همان، ص ۳۰۸.

۵- همان، صص ۲۹۴-۲۹۳.

۶- دکتر امیرعلایی از یاران وفادار شادروان دکتر مصدق بود تا آن جا که در کابینه رزم‌آرا حاضر به همکاری نشد تا اینکه دکتر مصدق اجازه داد ولی مشروط بر اینکه «مشاغل درجه یک نپذیرد و او استانداری گیلان را پذیرفت» در کابینه علاء وزیر دادگستری و در کابینه دکتر مصدق عضو اصلی کابینه شد و در مقام‌های وزارت اقتصاد ملی، کشور، دادگستری، وزیر مشاور و معاون نخست‌وزیر و بازرس دولت در بانک ملی، مأمور فوق‌العاده دولت در جریان خلع ید در خوزستان انجام وظیفه کرد. دکتر عاقلی به اختلافی که بین آیت‌الله کاشانی و طرفدارانش در دولت با امیرعلایی به وجود آمده اشاره می‌کند که موجب می‌شود نامبرده به عنوان سفیر ایران در بلژیک منصوب گردد. پس از واقعه ۲۸ مرداد از این سمت استعفا کرد ولی دولت زاهدی آن را نپذیرفت اما وی از همکاری با دولت کودتا خودداری کرد و دولت وقت هم کلیه نشان‌هایی که به وی اعطا شده بود را پس گرفت و بعدها او را بازداشت و به زندان براجان فرستاد. امیرعلایی مدتی از عمرش را در زندان و تبعید گذراند و از عقیده‌ی خود صرف‌نظر نکرد و همواره به ستایش دکتر مصدق پرداخت. پیش از این‌ها در سال ۱۳۲۲ که به دادستانی دیوان کیفر کارکنان دولت منصوب شد، پرونده مقامات مملکتی را بیرون کشید و آن‌ها را تحت تعقیب قرار داد و قهرمان مبارزه با فساد لقب گرفت. ولی مخالفانش بی‌کار ننشستند، به تکاپو افتادند تا مقام دیگری به او واگذار شود و آنها مصون از تعقیب باشند. دکتر عاقلی در کتاب: (شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، ج ۱، صص ۲۰۶-۲۰۵) او را: «مردی جدی، صریح‌اللهجه، دقیق، منظم و بی‌اندازه عصبانی، زودرنج و انتقام‌جو» معرفی می‌کند و می‌افزاید: «از مال دنیا هیچ طرفی نبسته است {و} ۱۳۳۳ درگذشت».

۷- ملک‌زاده فرزند شادروان ملک‌المکملین خطیب معروف دوران مشروطیت است که به دستور محمدعلی‌شاه به شهادت رسید. دکتر ملک‌زاده که تحصیلاتش را در رشته پزشکی در بیروت به انجام رسانیده در دوران مشروطیت به ایران بازگشت و در زمره مشروطه‌خواهان درآمد و مدت‌ها در حبس و تبعید بود و بعد از استبداد به طبابت و تدریس پرداخت. در کابینه مستوفی‌الممالک معاون نخست‌وزیر و در دوره هفتم قانون‌گذاری نماینده مردم بم و مجموعاً هفت دوره نماینده مجلس از این شهرستان بود و در دور اول مجلس سنا نایب رئیس و در دوره دوم به سناتوری رسید. از تالیفات او هشت جلد کتاب (انقلاب مشروطیت ایران) و (شرح زندگی ملک‌المکملین) است. دو دختران او یکی همسر دکتر خان‌بابایی شد که به سناتوری رسید و دیگری همسر محمد دادور استاندار اسبق خراسان شد. این زن به مقام استادی رسید و در دانشگاه تهران در رشته باستان‌شناسی تدریس می‌کرد.